کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: رساله در وحدت وجود — فارسی

مصنف / مؤلف: عبدالعلی بن نظام الدین محمد انصاری

خطی / چاپی: نستعلیق ۱۵ و ۱۶ سطری

سال طبع یا تحریر: ۱۲۳۱ — عدد اوراق: ۲۳

جزء کتب: حکمت خطی — شماره: ۲۷۲۶

شماره عمومی: ۶۵۰۰ — شماره قبض: ۱۷۲۲

واقف: میرزا رضا خان نائینی — تاریخ وقف: مرداد ۱۳۱۱

طول: ۲۴ — عرض: ۱۵ سانتیمتر — قفسه:

۱۵/۷/۷

حکمت

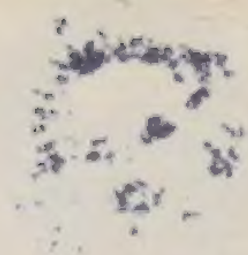
رساله در ... [illegible] ... عبد العلی نظام الدین محمد انصاری

[illegible] ... هند ... [illegible] ... شرح ... [illegible]

واجل اخلاقه ... بالمکارم ... [illegible] ... کاتب ... [illegible] ... تاریخ تحریر

خط نستعلیق ۱۵ و ۱۶ سطری ... [illegible] ... عدد اوراق

۲۳ - طول ۲۴ عرض ۱۵ سانتیمتر



مصنف / مؤلف: عبد العلی بن نظام الدین محمد انصاری

خطی / چاپی: نستعلیق ۱۵ و ۱۶ سطری

سال ~~طبع~~ یا تحریر ۱۲۳۱ عدد اوراق ۲۳

جزء کتب حکمت خطی شماره ۷۲۶ خ

شماره عمومی ۰۵۶ شماره قبض ۱۷۲۴

واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۲۴ عرض ۱۵ سانتیمتر قفسه

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله الذي تنزه عن كل نقص وتقيد وتقدس عن كل ما يتوهم
في الكائنات من تجدد فهو المحمود في كل مظهر وهو المعبود في كل مسجد
واشهد ان لا اله الا الله وان محمد مظهره الاتم رسوله وعبده صلوات الله
وسلامه وعلى آله وازواجه واهل بيته واصحابه وسلم اجمعين فيقول الفقير الى الله
الرحمن الرحيم عبد العلي ابن الواقف على اسرار الله نظام الدين محمد الانصاري
اني كنت صنفت رسالة ما عليه الصوفية الكرام واولياء العظام من مسئلة
وحدت الوجود وشهود الحق في كل موجود مع بيان التنزلات التي
للذات فيها ظهور والعباد المصطفين فيها للحق شهود ثم امرني
بان احرر رسالة فارسية في تبيان تلك المسئلة من امره مطاع والمخالفة
عنه لا يستطاع الذي احرج في قالب السخاء والنوال واللبس من الجود حلية
الكمال واعطاه الله تعالى الخلق الكريم وجعل مورد العنايات الرحيم النواب
امير ابن الامير والاجاه بهادر ابي انور الدين خان بهادر عاجله الله تعالى

باحسان فامتثلت الامر وجهت عنان التحرير اليها وفضضت ختامها بالاختتام
اللهم اجعلها تبصرة لكل طالب مبتد وتذكرة لكل منتهٍ فها انا اشرع بدانکه
ذات واجب سبحانه تعالی عبارتست از وجود و وجود عین حقیقت وی
سبحانه و مراد نیست ازین وجود وجود مصدری که مفهوم بودن ست
اچه این معنی انتزاعی است تعالی عن ان یکون هذا المعنی عینه بلکه
وجود عبارتست از حقیقتی که مصداق وجود مصدری است و بنفس
ذات خود کافیست در موجودیت پس ذات حق سبحانه نفس وجود است
و در مرتبه ذات خود بریست از شوب کثرت و ماسوی وی
که معبرست بعالم شیونات و تعینات و مظاهر اوست سبحانه تعالی
و او سبحانه ظاهرست درین شیونات و ساریست دران نه سریان
حلولی و نه سریان اتحادی و مثل این سریان سریان واحدست در
اعداد که اعداد عبارتست از وحدات بلا زیاده پس عین
واحد ظاهرست در کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد موجود
و ظاهرست بوجود ذات وی سبحانه که عین وجودست بلکه وجود وی
سبحانه ظاهرست درین کثرت هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن
سبحان الله عما یشرکون پس ذات واجب سبحانه وجود مطلق است

ازهر قیود

از هر قیود حتی که از قید اطلاق نیز مطلق است و در مرتبهٔ ذات
خود نیست کلی و نه جزوی و نه واحد بوحدت زایده و نه کثیر و نه هیچ وصفی
زاید از اوصاف و او سبحانه منزه و مقدس است از تقیدات در مرتبه
ذات خود واحد است بمعنی که نیست شریک وی اصلا و اوست سبحانه
تعالی واجب الوجود بذات خود و عالم عبارت است از تعینات و شیونات
این ذات که وجود مطلق است پس سبحانه حق منزه است در حد ذات خود
و اوست مشبه در مظاهر کونیه و ذات سبحانه تعالی را دو کمال اند یکی
کمال ذاتی که او سبحانه کامل است بذات خود واجب الوجود است بذات
خود بلکه عین وجود است و حاضر است بذات خود نزد ذات خود
و غنی است درین کمال از عالم که عبارت است که از ماسوی از تعینات
و کمال دیگر کمال اسمائی است که عبارت است از متصف شدن
ذات بصفات ذات و بصفات افعال و بصفات فعلیه
و انفعالیه و موسوم بودن باسما عبارت است از ذات مقیده
بصفتی و اتصاف باین صفات ممکن نیست مگر بعد ثبوت اعیان
چه علم بمعلوم متصور نیست و نه قدرت بمقدور و نه خلق بمخلوق
هم برین قیاس و اعیان چون ثبوت علمی یافتند پیش از وجود عینی

پس علم بان اعیان متعلق شد پس این معلومات حق سبحانه تعالی را عالم
گردانیدند چه علم تابع معلوم است و این اعیان چون ماستعدات
خود تقرر ثبوتی یافتند علم بانها متعلق شد بوجهی که بودند و همچنین
این اعیان مقدور و مراد شدند و قدرت و ارادت بآنها تعلق
گرفت پس حق را قادر و مرید گردانیدند و بر این قیاس دیگر صفات
پس در کمال اسمائی غنا ازین اعیان نیست اما اسماء حسنی خواه
تنزیهیه یا تشبیهیه پس ظهور آن بوجهیکه احکام آن ظاهر شود بیجای
و مظاهر ممکن نیست پس ظهور آن اسما باحکام موقوف بر وجود
مظاهر است در خارج پس کمال اسمائی متصور نیست مگر بعد وجود عالم
پس حق سبحانه اعیان عالم را موجود ساخت و مظهر اسماء خود گردانید
تا اسما و احکام اسما ظهور یابد و کمال اسمائی بر وجهی کمال حاصل آید
پس در ظهور اسما غنا نیست از وجود خارج عالم و نیست غنا مگر در
مرتبه کمال ذاتی چنانچه حافظ شیراز میفرماید پرتو معشوق گر افتاد
بر عاشق چه شد ما بدو محتاج بودیم او بما مشتاق بود و شاهد است
بآنکه گفته شد این حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت من
اعرف فخلقت الخلق الله تعالی که بودم من گنج مخفی در غیب

و دوست

و دوست داشتم که معروف شوم و ظاهر کردم پس پیدا کردم خلق را تا
مظاهر اسماء من شوند و این حدیث اگرچه محدثان حکم بتضعیف آن
میکنند لیکن صحیح است نزد اهل کشف که تصحیح کردند از جناب سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم و از آنچه گفتیم ظاهر شد که حقیقت واجب سبحانه وجود
مطلق است و حقایق ممکنات شیونات و تعینات اوست و لیس واجب
ممکن نمیتواند شد و ممکن واجب نمیتواند شد و مطلق را وجوب لازم است
و متعین را امکان و محال است که مطلق عین متعین گردد بوجهیکه
اصلا تغایر نماند و اطلاق مطلق باطل شود و نیز محال است که متعین
عین مطلق گردد و بطلان تغایر زیرا که تعین از متعین باطل و زایل
نمیشود اصلا در واقع اگرچه زایل میشود در شهود چنانکه چون سالک در
مرتبه فنا فی الله رسد تعین مشهود وی نمیباشد او غافل از تعین خود
میشود اما از واقع تعین مرتفع نمیگردد و نیز ظاهر شد که حق سبحانه در کمال
اسمائی غنی از عالم نیست اگرچه در کمال ذاتی خود مستغنی است و نیز ظاهر
شد که او سبحانه تعالی منزه است در مرتبه ذات و اوست مشبه در مظاهر پس
اوست جامع میان تشبیه و تنزیه و نیست منزه محض بوجهیکه قابل اوصاف

تشبیه نباشد اصلاً چنانچه اشعریه میگویند چه تنزیه بانیوجه مقید است
و نیست مشبه محض چنانچه مجسمیه میگویند که این تشبیه تحدید است والله تعالی
منزه است از تقیید و تحدید واو سبحانه مشبه است در عین تنزیه که اوست
با تنزیه خود در مظاهر و منزه است در عین تشبیه چه اغیار هالک اند واوست
موجود پس مشبه تحجیه چیز باشد و در قرآن شریف نصوص والّه بر تشبیه اکثر اند
از نصوص والّه بر تنزیه واشعریه درین نصوص کمر بر تاویل بسته اند و نقص
تنزیه را بر آن قرینه گردانیده اند و شیخ محی الدین عربی قدس سرّه
فرموده اند که مثل ایشان مثل کسیست که ایمان آرد به بعض و کفر کند
به بعض و نیز میگویند که عقل اتصاف او سبحانه باوصاف تشبیه محال
میداند پس عقل قرینه است بر تاویل نصوص تشبیه و شیخ اکبر میفرماید
که عقل حکم میکند به ثبوت رسالت مرسل و صدق ایشان در اخبار
بسبب دلالت معجزه و رسل کرام خبر داده اند به ثبوت صفات تشبیه
پس می باید که این اخبارات نیز صادق باشد پس ثبوت تشبیه
لازم می آید بر عقل پس باز ابا آوردن از احکام نصوص تشبیه از
اغلاط عقل است پس اعتماد برابای عقل نشاید کرد و شیخ اکبر قدس سره

میفرماید

میفرماید در بیان تشبیه و تنزیه   فان قلت بالتنزیه کنت مقیدا
وان قلت بالتشبیه کنت محددا یعنی پس اگر تو گوئی به تنزیه فقط
شوی قید کننده مر الله را در غیب یعنی منکر ظهور او میشوی باوجود
انکه الله تعالی خود را وصف کرده است به بودن وی ظاهر و گر تو گوئی
به تشبیه چنانچه مجسمیه میگویند که الله تعالی خود را جسم مشبه است پس
میشوی حد کننده مر الله تعالی را باوجودیکه الله تعالی حد ندارد باز
میفرماید   وان قلت بالامرین کنت مسددا   وکنت اماما فی المعارف
سیدا یعنی اگر قایل شوی هر دو از تنزیه و تشبیه به بودن حق سبحانه
تعالی منزه در عین تشبیه و مشبه در عین تنزیه شوی تو مسدد در معرفة الهیه
و شوی تو امام و سرور در معارف الهیه باز میفرماید   فمن کان بالاشفاع
کان مشرکا ومن قال بالافراد کان موحدا پس کسیکه باشفاع یعنی شفع
بودن وجود یعنی وجودات متعدد و متباین اند حق را وجود علیحده و ممکن
را وجود علیحده پس او مشرک است و شریک الله تعالی را گردانید و این شرک خفی
است و کسیکه بگوید بواحد بودن و فرد بودن وجود که وجود نفس ذات
حق است واحد است و کثرت مظاهر او منافی وحدت نیست پس هست

آن شخص موحد بازمیفرماید فایاک والتشبیه ان کنت ثانیا وایاک والتنزیه
ان کنت مفرد الفظ ثانی با صیغه اسم فاعلست بمعنی ثنا کننده ویا بمعنی
دومی است یعنی بازدار نفس خود را از تشبیه مفرد اگر هستی تو ثنا کننده
حق را یا اگر هستی تو دوم حق در وجود یعنی قایل تشبیه باین طریق مشو که
خود را یک موجود دانی وحق را موجود دوم باین از خود مشبه بلکه باید که
قایل شوی به تشبیه در مظاهر مشبه و بازدار نفس خود را از تنزیه اگر باشی
تو مفرد یعنی جدا کننده مر تنزیه را از تشبیه و بالجمله باید که قایل شوی به تشبیه
در عین تنزیه و به تنزیه در عین تشبیه بازمیفرماید فما انت هو بل
انت هو وتراه فی عین الامور سرحا ومقیدا یعنی نیستی تو عین آن حق
چه حق وجود مطلق است و تو مقید و متعین هستی و متعین چگونه عین مطلق
باشد بلکه تو عین حق هستی بحسب حقیقت که حق متعین شده است در تو و می بینی حق را
در عین موجودات مسرح خلاص از قید تعین و مقید بقید تعین یعنی ظاهر در عین
متعین فلا موجود ولا اله الا الله و مولوی جلال الدین رومی قدس سره میفرماید
نامصور یا مصور گفتن است باطل آید ای ز صورت رستن است نامصور یا مصور
پیش اوست کو همه مغز است و بیرون شد ز پوست یعنی الله تعالی نامصور

ویصورت

و بصورت گفتن تو یعنی منزه گفتن تو باطل آمده و همچنین مصور و بصورت
گفتن باطل آمد ای خلاص شدن از صورت و نیست این گفتن تو از صورت
خلاص شدن یعنی تنزیه محجوب قول باطل است که این تنزیه نیست حقیقت
بلکه تشبیه بمجردات و تقیدات بودن وی بر صورت و تعین مجرد
از امکان باین مر اجسام را در وجود و همچنین تشبیه محجوب قول باطل است
که بقید است بوجود در تعین اجسام نامصور یا مصور یعنی منزه و مشبه
گفتن پیش آنکس است که همه مغز است بیرون شدن است از پوست یعنی فانی
فی الله گشته و باقی شده و ببقائی حق و حقیقت امور بر وی مکشوف
شده که او تنزیه میگوید در همین تشبیه و تشبیه در همین تنزیه چنانچه در ابیات
سابقه فرموده از تو ئی فی نفس با چندین صور هم مشبه هم منزه خبیر
و شر و منکران از متکلمین و فلاسفه گاهی ابطال آن باین توجه میکنند
که آنچه گفته شده است مخالف عقل است و بدیهة عقل حکم میکند باستحالة
ظهور واحد در کثیر لیس وحدت وجود در است نمیکند و نمیشود و جواب آن آنست
که بلی عقل متوسط مرتاض بمعنی ریاضت کشیده مرتاض است بکسب علوم باستدلا
لات این عقل خالی از ادراک عقلیه وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر

محال میدانند لیکن حکم این عقل اعتبار ندارد و استدلالات این عقل
خالی از اغالیط نیست پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین
سخت بی تمکین بود و اگر عقل حقیقت واقعی همه امور از استدلال خود
یافتی حاجت بسوی ارسال رسل و انبیا نشدی و چون حاجت بعثت انبیا و رسل
شد معلوم شد که عقل استدلالی قاصر است از درک اسرار الهیه پس حکم
عقل استدلالی لایق تعویل و اعتماد نیست و این حکم به بداهة مذکوره حکم
عقل نیست بلکه حکم وهم از غلبه اضلال شیطان است که او حکم باطل را حکم بدیهی
مینماید لهذا عقل استدلالی مشوش است درین حکم گاهی ببطلان ظهور واحد
در کثیر حکم میکند و گاهی تجویز آن میکند نمی بینی که این عقل حکم میکند بوجود
ماهیت واحده که آنرا کلی طبعی مینامند در اشخاص کثیره پس کجا ماند بداهه استحاله
ظهور در کثیر واما عقل کامل که منور بنور الهی است و تابع رسل کرام است و ایمان
بانچه اخبار کردند رسل آورده است بی تاویل و علوم را از مشکوة رسل انبیا و
به کشف صحیح معاضد بکتاب و سنت میگیرد و این عقل واجب الاتباع است و این عقل
ظهور واحد را در کثیر محال نمیداند بلکه او مشاهده این ظهور میکند و این را ثابت و واقع
میداند و منکران از متکلمان خاصه میگویند در ابطال که وحدت وجود و ظهور حق

در کثرت

در کثرت ممکنات مخالف شریعت غراست و شریعت حکم ببطلان آن میکند
و جوابش آنست که شریعت آن نیست که متکلمان از آراء خود استخراج آن
کرده اند اگر مخالف این آرا باشد پس ضرر نمیدارد بلکه شریعت آنست که
الله تعالی خبر داده است بر لسان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن کتاب
و سنت است و این وحدت وجود و ظهور واحد در کثیر مخالف کتاب و سنت نیست
و نیست مخالف مگر تاویلات متکلمان را که مر کتاب و سنت را کنند و سید
الطایفه جنید بغدادی قدس سره فرموده اند که عِلمنا هذا مقید بالکتاب
والسنة یعنی علم ما که قوم صوفیه اند آنکه از کشف حاصل است مقید است بکتاب
و سنت موید او ست و تائید کتاب و سنت ظاهر است از انجمله کلمه توحید است لا اله
الا الله چه معنی متبادر بلا تاویل آنست که هیچ الهی موجود نیست مگر الله پس از ان
لازم است که هر چیز که اله است عین الله است و اله عبارت از معبود است و معبود
در لغت عبارت است از آنکه پرستش وی کسی مستدل میشود و نیست موجودی که پرستش وی
موجود آخر متدلل نیست پس لازم آمد که هر موجود عین الله باشد بحسب حقیقت پس
معبود در هر اله در حقیقت الله است که در وی ظاهر است اگر چه عابد از راه حماقت
ندانند و متکلمان در کلمه توحید تاویل میکنند بانوجه که نیست اله حق که شرع

اجازت داده باشد بعبادت آن معبود موجود مگر الله پس اگر اله باطل که
شرع اجازت بعبادت آن نداده باشد موجود باشد مضایقه ندارد و نفهمیده اند
که این تاویل بعید محض است عبارت بر آن دلالت ندارد خصوصا در دید
خطاب و نیز چون سید عالم صلوات الله علیه و آله و اصحابه و سلم فرمود از کفار
قریش که یک کلمه است که اگر شمایان بصدق بگوئید مالک عرب و عجم میشوید پس ابوجهل
گفت آیا کلمه واحد است حضرت سید عالم صلواة الله علیه فرمود بلی کلمه واحد است
پس ابوجهل و دیگر حاضران از کفار قریش گفتند کلمه واحد را قبول میکنیم بلکه ده
کلمه را پس حضرت سید عالم علیه السلام فرمودند لا اله الا الله پس کفار مذکورین
متنفر شدند و در تعجب ماندند و گفتند که کیف یسع الخلق اله واحد یعنی چگونه وسعت
خواهد کرد خلق را یک الله که خلق کثیر و اله واحد است و واحد وسعت نمیکند که
تعینات کثیره در وی حاصل شود و نیز گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب یعنی آیا گردانیده است محمد صلی الله علیه و آله و سلم اله کثیر را اله واحد و این شیء
عجیب است و بعضی از آن کافران گفتند ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة یعنی
نشنیده ایم مایان اینکه اله کثیره اله واحد باشد در ملت دیگر پس باید نگرید
در قصه بعین انصاف که مخاطبان از کلمه توحید همین فهمیده اند که اله کثیره

عین

عین الله اند و در تعجب ماندند و در فهم ایشان می آید که اله حق عین الله است
نه اله باطل پس تعجب چگونه از ایشان صادر میشد و مخاطبان اهل لسان بودند
هر چه فهمیدند معنی لفظ همونست و سید عالم صلی الله علیه و سلم انکار آن فهم
نفرمودند و نفرمودند که مراد از کلمه اله حق است و ازین جعل الالهة کثیره
اله واحد لازم نمی آید پس معلوم شد که معنی کلمه توحید نفی جنس اله است
مگر الله تعالی و نیز روز قیامت وقتیکه کافران خواهند گفت بتان را
و غیره معبودهای خود را که مایان اینها را که من دون الله اند می پرستیدیم
آن معبودان خواهند گفت ایشان کاذب اند درین قول پس حکم بکذب
ایشان نیست مگر بجهت آنکه این عبادت و پرستیدن در حقیقت عبادت حق
از من بود که درین تجلی و تعین ظاهر بود و عبادت این متعینات نبود
پس قول این کافران که مایان این متعینات را که سوای الله اند می
پرستیدیم کذب و بهتان است و از آنچه گفته شد معلوم شد که ظهور حق واحد
در تعینات و مظاهر کثیره عین شریعت است حاشا که مخالف شریعت باشد و رسل
صلوة الله علیهم از نوح و شعیب و صالح و هود همه دعوت نکردند مگر بسوی الله
که ظاهر است در هر مظاهر چنانچه الله تعالی میفرماید که این رسل بقومهای خود

کفتند اعبدوا الله مالکم من غیره یعنی عبادت کنید الله را نیست الهی مر شمارا
غیر وی یعنی هر الهی که شمایان الوهیت وران کمان میکنید عین وی است و همون
معبود است در هر مجلی و در هر تعین پس این تعینات را بکذارید و عبادت
آنکس بکنید که ظاهر است در آن متعینات و آن الله است و عبادت مظاهر
بکذارید و این آیه نص است که هیچ الهی غیر وی نیست و متکلمان بر تاویل
خود کمر بسته‌اند که مراد از اله حق است که در شرع عبادت وی ممنوع نباشد
و نفهمیده‌اند که لازم می آید که همه رسل صلوة الله در اول دعوت خطاب
بکلام ماول بکنند و هیچ یکی از ایشان کاهی کلام صریح در مطلب نفرمایند
و این را جایز نمیدارد مگر موف العقل و این ظاهر است لیکن من لم یجعل الله
له نورا فماله نور و نیز الله تعالی فرموده هو الله فی السموات و الارض یعنی
همون الله در آسمانها و زمین است و این آیه نص است در انکه الله تعالی
ظاهر است در سموات و ارض در هر مظهر و متکلمان رخش تاویل میرانند و میکویند
که لفظ الله در آیه بمعنی معبود است یعنی اوست عبادت کرده شده در سموات
وارض و نفهمیده‌اند که لفظ الله علم ذات واجب الوجود و اطلاق در غیر معنی
وی روا نیست و باوجود این چونکه بمعنی آن شد که اوست معبود در سموات

وارض

وارض پس لازم آید که هرچه معبود است در سموات وارض عین الله باشد و این
موید مطلوب است مگر آنکه باز معبود را مقید بعبادت شرعیه نکنند پس در منصورت
کلام الهی از جمله الفاظ میکردد و نیز الله تعالی میفرماید هو الذی فی السماء
و فی الارض اله یعنی الله آنکس است که در سما اله است و در ارض اله است و این
آیه نص است در انکه الله تعالی عین هر الهی است که در آسمان و زمین اند
و متکلمین در تاویل خود کمر بسته‌اند التفات بآن نباید کرد و نیز الله تعالی
میفرماید ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم
یعنی کسانیکه بیعت تو کردند بیعت نکردند مگر الله را پس معلوم شد که رسول
صلی الله علیه و سلم عین الله بود و صحابه در وقت این بیعت مشاهد الله بودند
در رسول الله که مظهر وی است باز تاکید فرمود الله تعالی اینمعنی را و فرمود که
دست الله بر دست صحابه متابعین و اینجا نبود مگر دست رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بدست آن متابعین پس معلوم شد که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم عین الله بود در مشاهده صحابه متابعین پس دست رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم دست الله است درین مشاهده و آیات و حدیث بسیار
موید این معنی است که حق ظاهر است درین مظاهر ممکنه لاکن ذکر آن مودی بسوی

تطویل لهذا ترک کرده شد سوال اگر کسی گوید که چون این محسوسات مرئیه وغیر
آن از موجودات مظاهر ومجالی حق اند وباحق اتحاد دارند پس عبادت
اینها مذموم وممنوع نباشد که این عبادت عین عبادت حق است پس میگوییم
در جواب که عبادت این مجالی ومظاهر بر دو گونه است یکی عبادت این متعین
بما انه که متعین است پس این عبادت شرک است وظلم عظیم است وانبیا ورسل
برای آن مبعوث اند که ازین شرک باز دارند وعابد این متعین بما انه که این
متعین است خواه متعین را باین حقیقت الله داند از جهل خود با شیونات وی
بداند لیکن در نیت وی عبادت این متعین خاص باشد وخواه این متعین را اله
حقیقی داند وخواه مقرب بسوی اله حقیقی داند بهمه حال مشرک است وظالم بظلم
عظیم ومخلد در نار است وهرگز این اشراک معفو ومغفور نخواهد شد ودیگر وجه
عبادت آنست که عبادت کند الله را که ظاهر است درین مجالی چنانکه سجده کند
بسوی این متعینات وی باشد سجده الله ظاهر نه سجده مظهر وممکن پس این مظاهر
قبله عبادت وی تعالی شدند پس باید دید که اگر شرع شریف قبله ساختن
آن محلی را تجویز کرده چون کعبه پس عبادت باین وجه رواست بلکه واجب واگر
شرع اجازت نداده چون صنم وغیر آن پس عبادت باین وجه حرام است ومنعقد است

از حق

از حق ومشاهده حق وسر در آن آنست که اگر چه ظاهر حق واحد است درین مجالی لیکن
در هر مجلی تعینی است که در مجلی دیگر نیست وهر تعین خاص لازمه وعارضه دارد پس لازم آید
بعضی تعینات آنست که قبله عبادت باشد که عبادت حق ظاهر کرده آید در آن واز
لوازم بعضی آنست که قبله عبادت ساخته نشود وعبادت در آن نکرده اند واگر کسی
آنرا قبله عبادت کند مستحق عذاب باشد وطرد وهمچنین هر اعمال مکلف اگر چه از شیونات
حق اند از لوازم بعضی اعمال وتعین آنها آنست که عمل بآن اعمال مستحق ثواب ورضای
حق وقرب الی الله باشد ولوازم بعضی آخر وتعین آنها آنکه عامل بآن اعمال مستحق عذاب وغضب
وبعد عن الله باشد وشریعت وجه تفصیل آن بوجه اتم بیان فرمود پس شرع را میزان
در اعمال گرفتن ضروری ولازم است وچون تفصیل خواص اعمال بوجه مذکور بدون
ابانت شرع ممکن نبود الله تعالی از رحمت ارسال رسل ورسایل نموده تا نفع وضرر اعمال
اعمال بیان میفرمایند واین کلام که گفته شد در اثنای مقصود واقع شد الحال باز میگردیم
بآنچه در صدد بیان آن بودیم پس بدانکه ذات الله سبحانه وجود محض است معرا است از
جمیع اوصاف عارضه ونیست در مرتبه ذات خود موجود بمعنی ما قام به الموجود الوجود
بلکه او سبحانه در مرتبه ذات خود نفس وجود است وموجود بنفسه نه بعروض وجود که وصف
انتزاعی است ونیست در مرتبه ذات خود معدوم واین ظاهر است بلکه او واجب الوجود است

در مرتبهٔ ذات خود که قابلیت عدم ندارد بجهة آنکه خود وجود است و هیچ صفتی از صفات چون علم و قدرت و خالقیت و رازقیت و غیر آن در مرتبهٔ ذات نیست بلکه ذات او سبحانه نفس وجود مطلق است و حاضر است ذات او نزد او و او در همین مرتبه با کمال ذاتی خود است از وجوب و استغنا و در همین مرتبه غنی از عالم و ادراک احدی باین مرتبه نمیرسد و هیچ شیئی هالک است در همین مرتبه و آنچه حافظ شیرازی میفرماید عنقا شکار کس نشود دام باز چین اشاره است باین مرتبه و جناب حضرت قدوه صدیق بعد از انبیا و مرسلین امام اولیا مقربین خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ظاهرا و باطنا بتحقیق امیر المومنین و امام الهادیین ابی بکر صدیق رضوان الله تعالی علیه میفرماید العجز عن درک الادراک ادراک یعنی عاجز بودن از رسیدن ادراک بمرتبهٔ ذات الله سبحانه ادراک است یعنی بذات وی سبحانه ادراک رسیدن محال است پس اعتراف بعجز همین ادراک است و کمال معرفت مقتضی عجز است و در حدیث شریف واقع است که ان الله سبحانه حجابا من نوره و ظلمته یعنی ذات الله تعالی را حجاب است از نور و ظلمت مراد از نور اوصاف جمالیه و اوصاف فعلیه اند و از ظلمت اوصاف جلالیه و اوصاف انفعالیه یعنی ذات او سبحانه که عین مطلق است و وجود مطلق مستور در صفات است و محجوب بحجاب نعوت است

هر کز ظاهر

هر کز ظاهر نمیشود نه پیش انسان و نه پیش ملائک مقربین ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و ز هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم و این ذات را که وجود مطلق است و با کمال ذاتیهٔ خود است و در پردهٔ غیب است غیب الغیوب خوانند و این ذات را ظهور است در مجالی مدرک و مشهود میشود مر عارفان را در آن مجالی و این مجالی تعینات و شیونات ذات اند غیر متناهیه اند لیکن کلیات این مراتب شش اند لیکن دو مرتبه از آنها که تعین اول و ثانی است تعدد را درین هر دو راه نیست و هر تعینی که مفروض میشود در تحت آن دو مرتبه است و شرکت را درین دو مرتبه راه نیست و باقی چهار مراتب تحت آن هر چهار انواع و اجناس و اشخاص اند بیشمار و ظهور ذات درین مراتب و تعینات برای اتصاف بکمال اسمائیست مرتبهٔ اول و تعین اول و آن عبارت است از ذات حق که متعقل است ذات خود را و عالم را علی الاجمال بآنکه عالم متحد است با ذات و صالح است مر ظهور عالم را و هیچ امتیاز و انحیاز از ذات ندارد و متصف است به نعوت و اسما تمامها علی الاجمال بوجهی که سمیع از قدیر مثلاً ممتاز و منحاز نباشد و این ذات احدیهٔ محض است تکثیر را در آن راه نیست نه اعتباری و تحقیقی همه ممکنات مستهلک اند درین مرتبه و همه نعوت و اسما مضمحل و مندمج اند درین مرتبه را غیب اول می نامند چه ذات از مرتبه

غیب الغیب در اینمرتبه ظهور کرده است اولادا و غیب است مگر از دو لبصیرت وقاده
مؤیّد بتائید الهی که رسیده اند بکشف حقایق و بعضی اینمرتبه را عمائی نامند
مرتبه ثانی تعین ثانیست و آن عبارتست از ذات متجمع مر جمیع صفات
و اسماء کلّیه و جزئیه را علی التفصیل بوجهیکه متمیز شود هر اسمی از دیگری پس سمیع
متمیّز شود از قدیر و قدیر از علیم و در اینمرتبه کثرت اعتباریه پیدا شد
و اسم عبارتست از ذات متصفه بصفتی و کمال اسمائی هویدا شد
و این اسما اگرچه متعدّد و ممتاز اند لاکن چونکه عین واحدست هر اسمی
تعبیر از ذات میتواند شد و هر اسمی تعبیر از دیگری میتواند شد و توصیف هر اسمی
بدیگری صحیحست چنانکه گفته میشود هو الله الرّحمن الرّحیم الملک القدوس الی
آخره در اینمرتبه علم تفصیلی باعیان ممکنات علی التفصیل و التمیز حاصل است
مر ذات الله تعالی را و اعیان ممکنات ثبوت علمی پیدا کردند و این اعیان
که در مرتبه علم ثبوت دارند اعیان ثابتهٔ نامیده شوند و این علم خلاق
عالمست که الله تعالی این عالم را مطابق العلم پیدا نمود در خارج بر استعداد
اعیان طریق ایجاد نیست که چون اراده الله سبحانه متعلق میگردد یعنی از
اعیان العین را مخاطب ساخته میگوید کن بکلامی که آن منزه است از حرف

وصوت

وصوت پس آن عین امتثال مینماید و مکوّن میگردد عقب این قول بلا تراخی
و عینی را از اعیان استعداد خاص است بوجود وی در زمان متعین و اتصاف
باوصاف خاصه یعنی هر عین را امکان وجود نیست بنظر ذات وی مگر آنکه متصف
بان اوصاف خاصه باشد چنانچه افضل الصّدیقین ابوبکر صدیق صالح نیست مگر آنکه
در خارج موجود گردد متصف بصدیقیت و دیگر مقامات ولایت و عین
ابوجهل صالح نیست مگر اتصاف بکفر و هر عینی از اعیان مظهر اسمی است از اسماء
الهیه و آن اسم رب العین است و الله تعالی چونکه جواد مطلق است افاضهٔ وجود
نمیکند مگر بحسب قابلیت و استعداد هر عین پس شقاوت که در بعضی اشخاص است
از شامت استعداد وی قصور در عین وی که صلاحیت وجود ندارد مگر اتصاف
بشقاوت و این قصور در مفیض نیست بلکه قصور مفاض علیه است ما نیست سرّ قدر
گفته علی الاجمال و در اینمرتبه واجب از ممکن متمیز گشت چه ذات متصف باصفات
کمالیه واجبست و اعیان که ثابت اند این ثبوت علمی دارند در حضرت علمیه ممکن اند
و در اینمرتبه دو حقیقت متمیز شدند یکی ذات موصوفه بصفات کمالیه و دیگر حقیقت
متصفه باصفات کونیه حقیقت اولین واجبست و اله است و حقیقت دومی
ممکن و عابد است و این بخلاف مرتبه تعین اول که در آن مرتبه احدیته جمیع اتصاف

الهیه وکونیه است واحدیة جمیع اسمائست وجمیع اسما واوصاف الهیه وکونیه در مرتبه
تعین اول واحد اند اصلا تکثر را راه نیست در انمرتبه بلکه احدیة محض است لهذا
تعین اول با حدیة نام نهند واین تعین ثانی را بواحدیة وعین ثابت رسول الله
صلّی الله علیه وآله وسلّم ممد جمیع اعیان است در ایصال فیض و مرتبه تعین اول
وتعین ثانی هر دو مرتبه الهیه اند وما تحت انمرتبه مراتب ممکنه وکونیه اند وبعد این
تعین ثانی منظهر عما مقرر گشته وآن حقیقی است که صالح است مر ظهور حقایق
امکانیه را وهمه ممکنات وکائنات ظاهر و موجود میشوند درین عما وچون
اسم رحمان متوجه شد بسوی اعیان کائنات ورحمت نمود بران کائنات نفث
بیکیف نمود این عما متحقق شد پس این عما عین نفث رحمانیت واین عما مظهر
ربیست که ظاهر شد رب درین عما ویک اعرابی عالم باسرار سوال کرد از سید عالم
صلوات الله وسلامه علیه وآله واصحابه که أَیْنَ کَانَ رَبُّنَا قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَ السَّمٰوٰت
والارض یعنی کجا بود رب ما پیش از پیدا کردن آسمانها وزمین یعنی قبل از پیدا
کردن عالم سید عالم فرمود کان فی عماء ما فوقه هواء ولا تحته هوا یعنی بود رب
ما در عما چنین عما که نیست فوق آن هوا ونه تحت آن ومراد از هوا عالم امکان
یعنی در مظهر عما بود که فوق او ممکن نبود ونه تحت او ممکن بود ودر تعبیر هوا از ممکن

ترشیح

ترشیح است چه عما در اصل لغت سحاب رقیق را گویند وانیجا مراد مظهریست که گفته
شد وامام احمد بن حنبل قدس الله سره در شرح این حدیث فرموده اند کان الله
ولم یکن معه شیء یعنی بود الله تعالی در مظهر عما وهیچ از ممکنات با وی نبود وشیخ
الاسلام عبد الله انصاری گفته که این کلمه امام احمد جامع است مر اسرار را
مرتبه ثالثه مظهر ارواح است که تعین مجرد است از مواد وعوارض اجسام از الوان
واشکال و قابل ادراک خود واغیار خود است وقابل اشارت حسیه بذات خود نیست
واین ارواح بدو قسم اند قسمیکه با بدان تعلق ندارند وتعلق تدبیر وتصرف وقسمی
دیگر اند که با ابدان تعلق دارند چنین تعلق واز قسم اول قسمی اند که هایم اند در مشاهده
حق سبحانه از خود خبر ندارند ونه از دیگری منفرد اند در مشاهده جمال حق سبحانه وغرق
اند در بحر مشاهده حق واین قسم را تعبیر در کتاب وسنت بملاء الاعلی و نامیده میشوند
بملایکه مهیمنه واینها مامور بسجود آدم نشده اند چه تکلیف فرع شعور است وچون
اینها شعور ندارند مکلف بسجود چگونه شوند چنانچه اشاره میکند بسوی اینکه
گفته شد این آیه که در خطاب ابلیس وقتیکه ابلیس ابا آورد از سجود آدم علیه السلام
مَا مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ اَسْتَکْبَرْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْعَالِیْنَ یعنی
چه چیز منع کرده است ازین که سجده کنی آن شخص را که پیدا کردم بدو دست خود

ابا تكبر كردي تو يا انكه بودي از ملايكه عاليه كه مامور بسجود نيستند و در حديث قدسي
واقعست ان ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خير منهم يعني اگر ياد كند بنده مرا
در ملا پس ياد كنم من آن بنده را در ملائي كه بهتر است ازان ملا كه ياد كرده است
بنده دران ملا بدانكه الله تعالى پيدا ساخت و وجود بخشيد اولا در عما
اين ملايكه مهيمه را كه گفته شد و در صف اخر اين ملايكه پيدا نمود ملكي را و مكنون
ساخت دران ملك علم هر چيزي كه كاين شود تا دخول اهل الجنة در جنت و اهل
نار در نار و مذبوح شدن موت و نام اين ملك عقل اول و عقل كل است و در لسان
اهل تصوف و در لسان اهل الشرع نام وي قلم اعلى است و تحت اين ملك ملك
ديگر است كه دران افاضه مر تفصيل اين علوم را ميكنند و اين ملك تحتاني را النفس الكل
مي نامند اهل التصوف و در لسان شرع لوح محفوظ است از تغير و تبدل و هر چه شد
نيست درين لوح محفوظ است و ثابت است باثبات آن قلم كه عقل كل است
و ملايك ديگران هم آنها را علم قدري از كاينات داده شد و در انها مكنون ساخته
شده چون علم كاينات بكسال آنهم ملايك اقلام اند افاضه ميكنند ملايك ديگر
كه تحت انسان است و اين ملاء الواح اند و گاهي چنين اتفاق مي افتد كه يك حكمي
در لوح ازين الواح ثبت ميكنند و مدت آن حكم ثبت نميكنند بحسب ظاهر معلوم

ميشود

ميشود كه اين حكم باقيست بعد ازان چون آن مدت منقضي شد باز آن حكم محو كرده
ميشود و ضد وي ثبت كرده ميشود و اما در لوح محفوظ اين تغير و تبديل را راه
نيست چون حكم موقت باشد با توقيت محفوظ است در لوح محفوظ الله تعالى
ميفرمايد لكل اجل كتاب يمحوا الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب يعني بر مدت
را يك كتابيست كه آن مدت در وي مكتوب است محو ميكند الله تعالى چيزي را كه ميخواهد و ثابت
مينمايد چيزي را در مدت وي نزديك الله تعالى ام الكتاب است و آن لوح محفوظ است
از محو و اثبات جديد و مراد از ام الكتاب نفس كل است كه آن لوح محفوظ است
آن محل محو نيست و محل محو و اثبات الواح ديگر اند چنانكه گفته شد و مثلو اين
ملايك مهيمه و عقل و نفس كل ملايك ديگر اند صف بصف و اقف اند در مراتب خودها
درين جوهر عما مامور اند بخدمات و متمثل اوامر حق اند سبحانه چنانكه الله تعالى
حكايت از ملايكه و ما منا الا وله مقام معلوم و نيست يكي از ما مگر انكه او را مقام
معلوم كه تجاوز ازان ممكن نيست و در صف اعلى بعد عقل كل و نفس كل ملايك
مقربان اند چون جبرئيل و ميكائيل و همه ملايك منتظر امر اند تا امتثال ورزند
و نشاء اين ملايك آنيست از عصيان امر حق بعد آنها در جوهر عما ملايكه طبعيه
هستند كه موكل اند بعالم اجسام علويه از سماء و ما فيها و اجسام سفليه از ما تحت

واین ملایک هم عصیان نمیکنند امر حق را و مشتغل بخدماتیکه مامور اند بر آن خدمات
وانها مدبر عالم علوی و سفلی اند و در انسان بعضی برای آنها تولید و تغذیه و دیگر
امورات که تعلق دارد از بدن انسان و بعضی برای کتابت اعمال و اینها از جمله
اقلام و الواح اند و اینها کرام اند بعض و این الواح محل محو و اثبات است و عصیان
که اینها مینویسند بعنایت الهی محو میسازد و بعض آخر امر بخیر کنند انسان را
و هر ملک از ملایکه مذکوره مسبح مر الله تعالی راست با سماء تنزیهیه و ایشان را باسماء
تشبیه خبر نیست اصلا هر واحد تسبیح میکنند باسمی که مظهر اوست و این ملایکه طبعیه
اگرچه وجود اینها بعد عالم شهادت است لیکن بسبب لطافت و قرب ایشان از عالم
جبروت که کثرت تعین ثانی است در مرتبه ثالثه شمرده شد و از ارواح متعلقه بابدان
نفوس فلکیه اند و نفوس حیوانات و نفوس شیطانیه و جنیه و نفوس شیطانیه
مظهر اسم مضل اند آنها تسبیح باین اسم میکنند و کمر بند در اضلال خلق اند
که مقتضی نشاء آنها همین است و از ارواح متعلقه یابدان روح انسانیه
است و این لطیفه است از لطایف الهیه که علم همه اشیا در آن مکنون است
و بالفعل است و مظهر تعین ثانی بروجه کمال و مشابه است بعقل کل اما افضل
است از عقل کل که در عقل کل مکنون اند اموریکه واقع شوند تا روز حشر

و در روح

و در روح انسانی مکنون است همه اشیا بر نهجی که در تعین ثانیست بود و این روح
انسانی اگرچه امر واحد است لیکن متعین میشود بتعینات کثیره و این متعینات
ارواح حیوانیه است که در هر یک یک فرد انسان یکیک روح حیوانی ساریست
و این روح حیوانی جسم لطیف است بر شکل بدن انسان و ساریست
بتمامه در بدن بوجهیکه هر جزو وی منطبق است بر هر جزو بدن بلکه متحجر
است هر جزو از روح حیوانی در هر جزو از بدن بنوعی از اتحاد که مجهول
الکنه است چنانکه حضرت شیخ محب الله اله بادی قدس سره فرموده اند
ارواحنا اجسادنا و اجسادنا ارواحنا متلذذ و متالم همین روح
حیوانیست که متعین است و اما روح انسانی با قطع نظر ازین تعین در مرتبه
وحدت خود منزه است از لذت و الم چنانکه شیخ اکبر قدس سره نص فرموده
اند بر آن و این روح حیوانی را که متعین خاص است مرکب قرار داده اند
مر روح انسانی را که مجرد از تعین است و مطلق است بجهه آنکه این مطلق را
وجود و ظهور نیست مگر درین مقید و انچه گفته شد مراد مولوی رومی قدس سره
است از قول وی   تفرقه در روح حیوانی بود   نفس واحد روح انسانی بود
یعنی تفرقه و امتیاز درین روح حیوانیست که متعین است و اما روح انسانی

در مرتبهٔ ذات خود با قطع نظر ازین تعینات بنفس واحدست کثرت را دران
راه نیست واین روح حیوانی که گفته شد جوهر لطیف است و ابدیست بعد موت
معدوم نمیشود و نیست موت عدم بلکه موت عبارت از تفریق اجزاست
که این روح از بدن جدا شده خارج میشود و مصور بصورتی از صور مثال
منفعل میگردد و در قبر مسئول میشود و سایل دو ملک اند که نام منکر و نکیر است
چنانکه شریعت حق بیان آن فرموده اند بتفصیل واما آنکه فلاسفه گویند
که روح حیوانی جسم بخاریست معدوم میشود وقت موت یعنی این جسم بخاری
دیگرست وآن روح حیوانی نیست که کلام ما در وست و تفاصل در افراد
انسان بجهة تفاصل درین روحست پس انسان کامل این روح را بازداشته
است از تلذذات نفسانیه و در شهود وی این تعین فانی گشته و حقیقت
آن که لطیفه الهیه است مشهود ساختند عالم بکلیه و اطلاق شدند وانچه منقول
است از شیخ صدر الدین قونوی قدس سره که ارواح اولیاء کلیه اند پس
معنیش آنست که اولیا بکلیت ارواح واقف و عالم اند لیکن در معرفت
لطیفه الهیه اولیا مختلف اند بحسب مراتب خود معرفت آنها را حاصلست و سر درین
آنست که این روح اگرچه واحدست فی ذاته و کاملست لاکن هر تعین را خواص

ولوازم

ولوازم اند که تعین دیگر را نیستند پس در بعضی تعینات در اسفل السافلین می افتد
وآن متعین گرفتار جهل میگردد و در بعضی تعینات باعلی علیین میرسد و کامل در
معرفة الهیه میشود لیکن این متعینات در علم و معرفت مختلف اند بحسب استعدادات
خود که از تعین حاصل است انهارا بعضی در کمال قصور اند و بعضی در کمال دون آن
و بعضی کم ازین دو بان و همبرین قیاس کامل و ناقص و متسلند و مثالهم همون روح
انسانیت لیکن درین متعینات و بشرط تعین و روح سید عالم محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم روح اعظم در هر موطن متصف بعلم اتم است واین روح
در عالم ارواح نبی مبعوث شده بسوی ارواح آخر خواه ارواح انبیا خواه ارواح
اولیا خواه ارواح ناقصان همه ارواح ایمان آورده اند به نبوت روح محمدی
واقرار بآن کردند در عالم ارواح و روح محمدی از همه ارواح عهد و میثاق گرفت
که بعد آمدن در عناصر تبع کردند همه ارواح بآن عهد و میثاق داده اند وانست
معنی قول صلی الله علیه وآله وسلم کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وحدیث لوکان
موسی ابن عمران حیا لما وسعه الا اتباعی یعنی اگر موسی ابن عمران زنده بودی
درین زمانه نه وسعت شدی او را مگر آنکه اتباع من کند نیز بجهة آنست که سید عالم
صلی الله علیه وآله وسلم نبی مبعوث بسوی او بود پس بعد ملاقات البته تبع میشد

مر سید عالم را چنانچه در عالم ارواح تبع شده بود چه او علیه السلام از عصیان
معصوم است و بهمین سبب که سید عالم صلوات الله علیه و آله نبی مبعوث بود
از وقت ظهور وی در ارواح و همه از امت وی بودند همه انبیا در روز قیامت
زیر لوای وی صلی الله علیه و آله و سلم خواهند بود مرتبه رابعه عالم مثال است
و آن عالمیست لطیف بین بین عالم ارواح و عالم شهادت و اینعالم
بسبب لطافت خود مشابه عالم ارواح است و بجهه ممتد بودن مثل امتداد اجسام
مشابه عالم شهادت است پس اینعالم برزخ است میان ارواح و شهادت
و این عالم بر دو قسم است یکی انکه در ادراک آن تعقل قوت مخیله شرط است
و دیگر انکه در ادراک آن قوت مخیله و تعقل وی شرط نیست قسم ثانی را مثال منفصل
نامند و اینعالم لطیف است موجود بی تامل و اختراع و درینعالم متجسد میشوند
ارواح و درینعالم بود که جبرئیل نازل میشد بصورت دحیه کلبی بر سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم و درینعالم مرئی میشود خضر و غیر وی از انبیا علیهم و علیهم السلام
و اولیا متصور بجسد مثالی شده ظاهر میشوند بهر کسیکه خواهند ظهور خود بر وی چنانکه
حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه ظاهر شده بود بر ساریه این رسم و قصه اش
آنست که حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه ساریه را فرستاده بودند برای

غذا بر کافران چون بغزا مشغول شد کافران منهزم شده فرار نمودند بسوی
جبل و ساریه خواست که تعاقب آن کفار نماید و در جبل آنها خداع کرده بودند و این واقعه
منکشف گشت بر امیر المومنین رضی الله عنه و امیر المومنین بر منبر بودند در مدینه
مطهره بروز جمعه در اثناء خطبه فرمودند یا ساریه این رسم الجبل الجبل و بر ساریه صورت
حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه حاضر شد و ساریه مشاهده کرد و این آواز
شنید پس با بودن جسد عنصری حضرت موصوف در مسجد مدینه مطهره متصور بجسد
مثالی شده حاضر نزد ساریه بود و این تجسد در عالم مثال منفصل است و عزرائیل
که میت را وقت موت مشهود میشود در اینعالم است و بعد مدت چون روح از بدن
جدا میشود در اینعالم متجسد میشود و سوال منکر و نکیر نیز در اینعالم است و راحت و تلذذات
که در قبر حاصل میشود در اینعالم است همچنین عذاب قبر عیاذا بالله منه در اینعالم
است قال الله تعالی حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعونی عملا صالحا
فیما ترکت کلا انها کلمة هو قایلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون
یعنی وقتیکه آید یکی ازین کفار را موت و آنوقت رسد که بیند جای خود از نار
و از جنت اگر ایمان می آوردند خواهند گفت آن کافر میت که ای رب رجوع
کن مرا سوی حیات دنیا شاید که عمل کنم صالح در آن چیز که ترک کرده ام عمل صالح چگونه

رجوع این خواهد شد این کلمه الیست که این میت قایل آن کلمه است یعنی کلمه بیفایده
است محاسب نخواهد شد و مشتمل بر کذب است که میگوید لَعَلِّی اَعْمَلُ صَالِحًا چنانکه آیه دیگر
شاهد است بر آن وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ یعنی اگر مردود شوند بسوی دنیا
هر آئینه عود خواهند کرد چیزی را که نهی کرده شده اند از آن یعنی نشاة دوا ایشان
صالح نیست مگر عصیان را و قوله تعالی مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ یعنی و پیش آن موة
برزخیست که در آن عذاب خواهد شد بر کافر وقتیکه مبعوث شوند در قیامت
و مراد از برزخ همین عالم مثال منفصل است و بعد قیامت چون حشر اجساد شود
همین بدن عنصری محشور شود و این بدن لطیف گردد و بدن مثالی شود
در انعالم اهل جنت متلذذ شوند بصور اعمال خود و اهل نار معذب بصور اعمال خود
و تحقیقش آنست که اعمال مکلفین اگرچه عرض اند در انعالم لیکن حقایق آن
جواهر شده باقی میمانند در مثال منفصل پس اعمال حسنه جنان و حور و قصور شده
باقی میمانند و اعمال سیئه مثل زنا اگرچه عرض است و تلذذات در انعالم لیکن
حقیقتش نار محرق و متألم است در آنعالم و بسبب انغماس در غواشی بدنیا تلذذ مینماید این
جهل مرکب است و در آنعالم که حیات حقیقی در وست و محرق و متألم است الله تعالی
میفرماید مر کفار را هل تجزون الا بما کنتم تعملون یعنی جزا داده نخواهد شد

مگر آنچه

مگر آنچه عمل میکنید و این نص است بر آنکه عمل عین جزاست و قسم اول که در ادراک وی قوت
محیله شرط است پس موجود میشود از تعمل قوت محیله در آنعالم و مشهود میگردد چنانکه صور در خواب
دیده میشود و لیس این صور گاهی مناسب حقایق موجود میباشد و مطابق آن میباشد
و این رویا معتبر نیست بلکه هر چه مشهود شده همون واقع میشود و حضرت جناب
ام المومنین عائشة الصدیقة رضی الله تعالی عنها فرموده اند اول چیزیکه ابتداء
وحی می آمد بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رویای صادقه بود در خواب پس نبود
آنحضرت که دید در خواب چیزی را مگر آنکه می آید مانند روشنائی فجر یعنی آنچه میدید همون
واقع میشد و این حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود پیش از رسالت و نزول
ملک و گاهی این صور اگرچه مناسب حقایق موجود اند لاکن مطابق بحسب بادی الرائی نمیباشد
و این رویا معتبر است و در حقیقت مشهود آن چیز نیست که آن تعبیر است لاکن مصور است
بصورت مرئیه چنانکه حضرت سید عالم صلوة الله علیه و آله و سلم علم را بصورت لبن دیده
بود چنانکه امام بخاری روایت کرد که حضرت سید عالم صلوة الله و آله و سلم فرمود
که در خواب شیر آورده شد و نوشیدم تا آنکه سیر شدم و باقی بعمر دادم حاضران پرسیدند
که تعبیر این چیست سید عالم صلوة الله علیه و آله و سلم فرمود که تعبیر آن علم است و چنانکه
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان را بصورت قمیص دیده بودند امام بخاری

روایت کرد که حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که در خواب بر من عرض
کرده شد مردمان که بر آنها قمیص ها بود بعضی قمیص داشت تا ثدی و بعضی تا کمر و بعضی تا
ساق عمر را دیدم که قمیص دارد تا زیر پا حاضران عرض کردند که تعبیر آن چیست سید
عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که تعبیر آن ایمانست و ازین رویای معبره رویای
حضرت ابراهیم علیه السلام که دیده بود این خود را که اسحق است بر قول مکشوف
اولیا ذبح میکنم و تعبیر آن بود ذبح کبش بصورت اسحق نمودار شده بود مرتبه خامس
عالم شهادت واینعالم اجسام است و در جوهر عما بود عقل کل و نفس کل ها پیدا شد
و طبیعت و هبا ماده اجسام و طبیعت موثر در اجسام باذن خالق بی شعور مطابق
انچه در نفس کل ثابت شده از افاضه عقل کل و این هبا اولا قبول امتداد جوهری
عرش کرده و ممتد کروی شده ظاهر شد و آن کره است که محیط است بعالم اجسام
بتمامه و این عرش عظیم است و در عما چهار ملایک موجود شدند که حامل عرش اند
و بروز قیامت هشت ملک حامل عرش خواهند شد و اینعرش مستوی رحمن است
رحمن بر و ظاهر است چنانکه الله تعالی فرموده الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى لهذا رحمت
وی عام است بجمیع عالم و هیچ نوع از انواع خالی نیست که مشمول رحمت نیست و در غضب
هم رحمت الله چه در غضب رحمت و الم عارض بمغضوب علیه و این الم هم حقیقی از حقایق

رحمت

رحمت باین متعلق شد پس الم در وجود آید از رحمت و نیز این رحمت است بر مغضوب
علیه مثلا الم تا که عاصی را میرسد برای آنکه زنگ گناه در وی زایل شود چنانکه زر سیاه
را در آتش می اندازد از زنگ صاف میگردد و مثل آن مثل احتجام است اگرچه نیش
احتجام مولم است لیکن چون معطی صحت است عین رحمت است همچنین الم عاصی در نار
و همچنین اقامت حدود است اگرچه مولم است لیکن چون مزیل گناه است عین رحمت است
و در جوف عرش عظیم جسمی دیگر است مجوف باین شکل ○ و این کرسی کریم است و برین
کرسی میدان است و زمین رحمن که عبارت است از انوار رحمت خالصه و غضب و ازین
کرسی غضب و رحمت خالصه متعلق بعباد میشود و درین کرسی ملایک اند خدمت انها
ایصال رحمت است و عذاب بعباد میشود و در جوف این کرسی کره دیگر است که فلک اطلس است
و این عرش متعبرات ازین تعبیر در عالم واقع میشود از اسمی که این عرش مظهر اوست
و مناسب آن ملایک اند خدمت آنها تربیت عالم تعبیر است و در جوف فلک اطلس فلک
ثوابت است و این کرسی دیگر است و در آنهم ملایک هستند مناسب آن انکه ذکر کرده شد
موافق آنست که مکشوف بر شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن عربی است قدس سره و در مشهور همین
فلک اطلس عرش عظیم است و فلک ثوابت کرسی کریم و فلک ثوابت تماش فلک اطلس
عرش عظیم است و فلک ثوابت کرسی نیست بلکه در میان خلوت است در آن جنت مخلوق است

سقف جنت سطح افلاک اطلس است و زمین جنت سطح محدب فلک ثوابت است بعد آن
ما و زمین پیدا شده است و از هوا نار متکون بعد از ان در ما و زمین تبخر شده
دخان متکون شد و مرتفع شد و منجمد گشته سبع سموات پیدا شدند و در هر آسمان
ملایک اند مشتغل خدمات و زیر زمین دوزخ مخلوق گشته است مرتبه سادسه مرتبه
انسان است و این انسان مظهریست جامع مر هر مظاهر را چه تعین اول مع
ما فیه ظاهر شده است در تعین ثانی و تعین ثانی با هر چیز یکه ظاهر شده است دران
از عوالم ثلثه ظاهر شده در انسان و انسان جامع مر جمیع عوالم را است و حق
تا جمیع اسما و صفات خود و با جمیع صفات اکوان و مظاهر ظاهر است در انسان
و انسان جامع است همه موجودات را از ازل تا ابد و انسان نامیده شده
است بعالم صغیر و انسان کامل خلیفه الله است و متصرف در همه عالم و فیض حق
سبحانه نمیرسد هیچ جزء از اجزاء عالم مگر بواسطه باطن انسان کامل و لهذا مسجود
ملایک گشته و انسان کامل اگرچه در خلق عنصری آخر است اما بباطن و حقیقت
خود اول است و مضای تعین اول است و او بود مقصود از خلق عالم و الله
تعالی انسان کامل را بدو ید خود پیدا کرده و مراد از ید اوصاف جلالیه و جمالیه
و اسماء فعلیه و انفعالیه و اسماء قدیمه و صفات و اسماء کونیه و باقی عالم را بید

واحد پیدا ساخته و این حقایق را ملایک نفهمیدند که آیا پیدا میکنی کسی را
که فساد در زمین خواهد کرد و سفک دما خواهد کرد ما مسبح هستیم و ندانستند
که تسبیح آنها باسم خاص است که آن ملایک مظهر آن اسم بودند و حال آنکه
الله تعالی را اسما اند که ملایکه را خبر آن اسما نبود و الله تعالی آدم را
یعنی انسان کامل را تمام اسماء خود تعلیم فرمود چه آدم یعنی انسان
کامل مظهر ذات جامعه مر جمیع اسما است و انسان کامل مسبح بهمه اسما است
پس تسبیح انسان کامل اکمل است از تسبیح ملایکه و الله تعالی بر ملایکه تمام کائنات را
معروض کرد و گفت که خبر دهید از اسماء این کائنات یعنی اسمائی که این کائنات
تسبیح بآن اسما می کنند و مظهر آن اسما هستند پس ملایکه چونکه منزه از تکبر بودند
اعتراف بعجز خود کردند و گفتند لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا و آدم انباء اسما کرد پس ظاهر
شد فضل آدم یعنی انسان کامل نزد ملایکه و سبب مسجود شدن انسان کامل معلوم
شد و اما ابلیس پس ابا آورد از سجود آدم و گفت انا خیر منه خلقتنی من نار
و خلقته من طین یعنی بهترم از آدم که انسان کامل است پیدا کردی تو مرا از آتش
و آدم را از طین و طین عبارت است از اجزاء زمین که ممزوج است بآب و ابلیس
آدم را طین دید و ندانست که ظاهر است در وی ذات با جمیع اسماء صفات و جمیع

حقایق عالم که از انجمله نار هم هست و تکبر ورزید بر مظهری که نشاید تکبر برو لهذا
ملعون و مطرود ازلی گردید و ابلیس مظهر اسم مضل است و ممکن نیست که ازو
صادر شود سوای اضلال دیگراهی و او تسبیح نمیکند بحق مگر باسم مضل و انچه قریب
در معنی لهذا گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین یعنی قسم بعزت تست ای رب
البته گمراه خواهم کرد افراد نوع انسان را یعنی بر آن کمر بند هستم و او خدمت
اضلال اختیار نمود تا اسم مضل ظهور یابد لهذا الله تعالی او را فرمود و استفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال
والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا یعنی خیش بده کسی را
که استطاعت بر اضلال داری باواز خود تا فریفته آواز شده در ضلالت افتند
و حیله بساز بر آنها بسواران و پیادگان خود و شرکت کن آنها را در اموال
و اولاد تا از جهه اموال و اولاد در ضلالت افتند و وعده با آنها از وعده قریب
یافته در ضلالت افتند و وعده نخواهند کرد شیطان مگر فریب از این گفته
الله تعالی معلوم شد که الله تعالی شیطان را مقرر نمود برای اضلال
و اغوا بهر طریقی که باشد تا اسم مضل ظاهر شود پس ابلیس هم موکل بخدمت و انسان
کامل اگرچه بنظر حقیقت خود جامع جمیع اسماست و ابلیس را هم مدد از خبر

اوست که اسم مضل که ظاهر است در دنیا و در آخرت که مظهر اسم هادیست پس
انسان کامل بجز هدایت نیاید و از وی عملی صادر نشود مگر آنکه اثری از اثر
هدایت و اسم هادی است لهذا الکامل از انسان کامل که رسل و انبیا اند
معصوم اند و شبه اولیا محفوظ اند از انسان کامل اگر معصیتی بر سبیل
ندرت از ایشان صادر شود مقارن توبه و استغفار شود و این اثریست
از آثار هدایت و موجب ظهور مرتبه عفو و غفور است بدانکه حق سبحانه
تعالی اگرچه در ازل عالم بود و میدانست جمیع اسماء حسنی خود را در ذات خود
و در ذات کونیه که مظاهر آن اسما اند لیکن که یک مظهری سازد که در آن
اسماء حسنی خود کلی و جزئی که از احصا بیرون اند مشاهده کند و آن مظهر در جامعیت
مضاهی و مماثل تعین اول باشد که جامع است در مراتب الهیه و آن مظهر مرات باشد
مر رویت جمیع اسما را المجتمع و فعقا پس پیدا ساخت انسان کامل را که جامع
همه اسما و همه مظاهر است پس دید همه اسما و همه کائنات را در آن انسان پس حکم
کرد بر کائنات عالم پس انسان کامل بمنزله دیده است مر سبحانه تعالی را در رویته اسما
و کائنات و هر کاین مظهر اسمی بود از اسما و را خبر نبود باسم دیگر که مظهر آن
نیست و هر مظهر میدانست که کمال همین است که اسم ظاهر در وی میخواهد در اسما

تقابل است چه منعم مثلا مقابل غفور است پس در مظاهر آن اسماء متقابله تضاد واقعیست
و هر مظهری خواهد که دیگری نباشد و باهم منازع پس عیبی که ملایک اظهار آن کردند
از فساد و سفک دما که عین نزاعست در همه کائنات عالم بود و در ملایکه بود که نزاع
کردید و بر ایجاد آدم یعنی انسان کامل پس افتادند در آن عیب و شعور باین افتادن
ندانستند بهذا شرع شریف نهی فرمود از دیدن عیب دیگران و تزکیه کردن نفس
خود را و چون تضاد و تخالف در کائنات بنظر اصل حقیقت آنها واقعست پس هر
حقیقت این کائنات بقای دیگری نخواهد لاکن الله تعالی باین تضاد باقی میدارد
تا اسماء وی ظاهر باشند و هیچ یکی ازین کائنات قابلیت خلافت نداشت چه بحسب حقیقت
خود ترتیب مضاد نمیتوانند کرد و چون انسان کامل جامع جمیع است او را بحسب حقیقت وی مضاده
و مخالف با کسی نیست چه عالم و همه اسماء اجزا و قوی وی اند اگرچه صورت وی که مظهر
هادی است ضدیه و مخالفت با مظهر مضل میدارد لهذا الله تعالی ابلیس را عدوی
آدم فرمود   چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد   موسیی با موسیی در جنگ شد   چون
به بیرنگی رسی کان داشتی   موسی و فرعون دارند آشتی   لاجرم انسان
کامل را خلیفه خود نمود تا بامداد باطن خود همه کائنات عالم را باقی دارد و هر
کمالی و نقصی را که کائنات مستعد آنها اند رساند و این مراد نیست که مبقی حقیقت

انسان

انسان کامل است چه این کفر است بلکه حال و مبقی و معطی ذات او رب سبحانه و انسان
کامل وسیله است در اتصال فیض او سبحانه تعالی والله تعالی این انسان کامل را ختم
ساخت بر خیر این عالم پس مادام که این ختم باقیست در خیر این عالم خللی نمیتواند رسید
و چون یک فرد از انسان کامل وفات یابد دیگری قایم مقام وی گردد تا بقای این
انسان کامل در دار دنیا علی التعاقب در دار دنیا باقی خواهد ماند و چون انسان باقی نماند
در دنیا و خاتم ولایت مطلقه که عیسی علیه السلام اند وفات بیابد خلیفه حق و ختم
وی بماند تضاد عظیم واقع شود و آسمان منشق گردد و قیامت قایم شود و عمارت
متصل بدار آخرت و خلیفه کامل حقیقت سید عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اند
و قبل مجی سید عالم بعالم دنیوی انبیا و رسل نایب سید عالم بودند و خلیفه حق بودند
بر عالم و بعد وفات آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم قطب الاقطاب نایب اوست صلی الله
علیه و سلم قطب الاقطاب خلیفه حق است و ختم است بر عالم و او امام اولیا و خلفاء حق
و تحقیق امامتش آنست که قطب الاقطاب در بعضی عوالم بر کرسی نشیند و همه اولیای سوای
افراد که از دایره قطب بیرون آید صف بصف پیش وی حاضر میشوند و دو ولی از
وزرای وی اند یکی به یمین بنشیند و یکی بیسار و در اصطلاح صوفیه مقام وزارت
قطب الاقطاب را امامت میگویند و رسول سید عالم قطب الاقطاب اند وزیران او حضرت

قدوة الاولیا افضل الصدیق امیر المومنین ابوبکر صدیق و حضرت امیر المومنین
عمر بودند چنین فرمودند شیخ اکبر در فتوحات و قطب الاقطاب بوزیران خود و اولیاء
دیگر که اوتاد و ابدال و غیر آنها هستند امر میکند تا کاینات را برسانند آنچه در استعدادات
آن کاینات هست و کاینات بلسان استعدادات طلب میکنند و این قطب الاقطاب
نسب سیادت شرط نیست آن امام حی و قایم آن ولیست خواه از نسل عمر خواه
از علیست و شیخ اکبر قدس سره در فتوحات میفرماید که این قطب الاقطاب افضل
اولیاء زمان خودست و خلیفه است بباطن خود و در بعضی اینخلافة باطنه را با
خلافة ظاهره در بعضی اقطاب جامعست چون امیر المومنین ابوبکر صدیق
و عمر و عثمان و علی و امام حسن و معاویه و عمر ابن عبد العزیز و متوکل در بعضی فقط
خلافة باطنه است مفارق از خلافة ظاهر چون ابایزید بسطامی و این اکثر است
انتهی و در اقطاب نیز تفاضل باشد بعضی افضل از بعضی و شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی
افضل اقطاب بوده قدم وی بر رقاب هر ولی بود اینکه گفته شد همه احوال انسان کامل
واما انسان ناقص اگرچه نوع جمعیت دارد و ملایک وی ساجد و منقاد هستند لاکن
این سجود و انقیاد برود با آنکه شیطان وی ساجد نیست و غالبست بر او و منقاد
شیطان چه در هر چه شیطان امر میکند او بجا می آرد و این انسان ناقص

چون

چون خواست ارتکاب معصیت شیطان امداد کند و ملایکه چون ساجد و منقاد آن انسان
اند معارضه او نمی توانند کرد و چون خواست که حسنه کنند اگرچه ملایک راضی اند بآن لاکن چون
شیطان وی ساجد نیست معارضه وی میکند و او را باز دارد از حسنه و چون او منقاد
شیطانست قول وی قبول میکند و از حسنه باز میماند تا اینکه منغمض شهوات
شده اتباع شیطان ورزیده نوبت بشرک میرساند و مشرک گردد اعاذنا بالله
ذالک و این انسان ناقص باسفل السافلین میشود صورت انسانی باقی ماند و حکم
بهایم دارد بلکه ازوی دون تر است بهم کالانعام بل اضل سبیلا والله تعالی
حال انسان کامل و انسان ناقص درین آیه بیان فرمود لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم ثم رددناه اسفل السافلین الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
فلهم اجر غیر ممنون یعنی هر آیینه پیدا کردیم انسان را در احسن تقویم چه تقویم وی
جامعست و این تقویم فی ذاته افضل و احسن از تقویم هر مخلوق بعد از ان مردود
انسان در مرتبه و منزلته باسفل السافلین که از انعام بدتر شدند مگر آن انسانان
که ایمان آوردند و عمل صالح کردند آنها مطرود باسفل نساختیم بلکه در احسن تقویم باقی
ماندند و انسانیکه ایمان آورد و عمل صالح کرد انسان کاملست و باعدای وی ناقص
و نیز باید دانست که الله تعالی امانت را عرض کرد بر سموات و ارض یعنی بر ماسوی

انسان همه اما آوردند که نشاة آنها صالح آن نبود و بترسیدند از داشتن بار امانت
بجهة انکه دانستند حق ادا نتوانستند کرد و انسان این بار امانت را بر داشت
که نشاه وی قابل ادائی حق آن بود و عاقبت رنج آن ملاحظه ننمود و مبادرت
نمود در حمل بار امانت چنانکه حافظ شیرازی میفرماید آسمان بار امانت نتوانست
کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند و انچه شیخ اکبر قدس سره در فتوحات فرموده اند
که صوفی حکیم است و حکمت خیر کثیر است بنص و انچه موصوف بکثرت است
اقابل قلت نیست اصلا و صوفی در جمیع موجودات نظر میکند چه حکمت الهی
ساریست در جمیع موجودات و الله تعالی انسان را حامل امانت ساخته است
پس کردانیده است مر انسان را نظر و شفقت بر جمیع موجودات و عطا کرده است
ان را تصرف در جمیع موجودات بطریق امانت تا که ادا کند انسان حق هر ذو
یحق را چنانچه الله تعالی عطا فرموده است هر شیئی را خلق وی که حق ویست بجهة انکه
در اعیان هر شیئی استعداد امری بود بحسب آن استعداد خلق فرمود و آن امر را که
مستعد آن امر بود بوی عطا فرمود پس کردانید الله تعالی انسان را خلیفه و دیگری
مخلوق را خلیفه نکردانید پس انسان امین است بر خلق الله پس متقبل نمیتواند در حق خلق
خدای از سنت الله که جاریست و حق هر مخلوق میرساند بنهجی که الله تعالی خواسته است پس

خلق الله

خلق الله امانت الله است و نزد انسان که چنین امانت معروض کرده شده بر انسان پس آنرا
برداشت پس اکر ادای آن امانت کند بر طبق حکم الهیه حکیم است و اکر ادای آن امانت او نکرد
پس او ظلوم و جهول است و حکمت منافی جهل و ظلم است پس انکه امانت ادا نکرد حکیم نباشد
پس تخلق باخلاق الله تعالی همون الصوف پس ازین کلام واضح شد که صوفی انسان کامل است
هر ذی حق را از خلق الله حق میرساند چنانکه الله تعالی میرساند و مراد از حق ذی حق چیزیست که عین
وی مستعد است و پس بهر مخلوق میرساند انچه که عین وی مستعد آن بود خواه در شرع آن
ظالم یا حق شرعی باشد پس حق ابو جهل آن بود که عین وی مستعد آن بود از کفر و معاصی
و اسباب خلود در نار پس هر چه که اعیان کاینات در مرتبهٔ ثبوت مستعد آنست انسان کامل
میرساند باو چنانکه سنت الله جاریست بانکه انچه که اعیان کائنات مستعد آنست الله تعالی بر طبق استعداد باو
میرساند و این تخلق است باخلاق الله و حکمت است و انچه که کفته شد که صوفی حق هر کس را بنظر استعداد
وی میرساند همه بنظر باطن انسان کاملست که بباطن حق هر کاین را بمقتضی استعداد میرساند علم دانش
و اما انسان کامل که صوفیست بصورتیکه ظاهر شده است در آن صورت مظهر ولایت عنایت کرده شده است
و مکارم اخلاق خود صرف میکند بقدر ممکن و شیخ اکبر بیان فرموده اند در موضع آخر فتوحات بدین وجه
که صوفیه آن کسانند که حیازه مکارم اخلاق با خلق الله کرده اند نه غیر صوفیه و صوفیه دانستند
که کسی قادر نیست بر ارضائی جمیع بندهائی الله چه یک چیز موجب رضائی یکی میباشد همون چیز موجب
سخط و ناخوشی دیکری میباشد و چون مکارم اخلاق با هر کسی محال بود پس اختیار کردند مکارم

اخلاق باکسی اولاست بمعامله مکارم اخلاق والتفات نکردند بسوی آنکسی که درآن ساخط باشد
پس بیافتند لایق معامله بمکارم اخلاق مگر الله تعالی را و ملایکه و از بشر رسل و انبیا و اولیا
را پس لازم گرفتند اینمکارم اخلاق با انسان بعد از آن صرف کردند مکارم اخلاق
با حیوانات و نباتات و با شرار ثقلین مکارم اخلاق نکردند مگر چیزیکه الله تعالی مباح
گردانید خلق با اینها و اینهمه مکارم اخلاق با الله تعالی کردند و اگر اینقوم حاکم و قاضی باشند
در اقامت حدود حق الله تعالی پس خلق با الله تعالی همین است که حق وی وفا کنند در الجمله
گفته معلوم شد که صوفیه که انسان کامل اند میباید که باخلاق حمیده شرعیه متصف
باشند و از باطن تصرف در همه اشیا و مخلوقات بکنند و انسان کامل ناقص هم شریک
کامل است در حمل امانت لاکن او ادائی امانت نمیکند و او مظلوم و جهول است
و امانت عبارت است از اسرار اسماء الهیه و ادائی امانت در تخلق باسماء الهیه
و اعطاء هر ذی حق حق وی که مقتضی آن اسم است که آن ذیحق مظهر اوست والحمد لله
رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اللهم اجعل سیات هذا العبد
المذنب منقلبة الی الجنات اجعل اخلاقه المظلمة معدله بالمکارم المنورة

تمام شد رسالهٔ ملک العلما فی التاریخ یازدهم
٥٠ ربیع الاول سنه ١٣١١ هجری

تم تم تم تم
تم